

نشریه علمی - پژوهشی

پژوهشنامه ادبیات تعلیمی

سال هفتم، شماره بیست و هفتم، پاییز ۱۳۹۴، ص ۹۲-۵۹

لزوم نقش کهن‌الگوی پیر خردمند در تعلیم بشر

دکتر محمد بارانی* - فاطمه تیموری فتحی**

چکیده

آثار نظامی به دلیل پیچیدگی‌های معنایی و زبانی همواره از متون باز و تاویل‌پذیر به شمار آمده‌اند و درباره آن از منظرهای گوناگون سخن رفته است. نقد کهن‌الگویی آثار ادبی از فروع نقدهای روان‌شناختی است که در دهه‌های اخیر هم‌چون مطالعات میان رشته‌ای دیگر رونق و روایی یافته است. این نقد که به بررسی مضامین و تصاویر کهن‌الگویی در نهاد انسان‌ها می‌پردازد، از جهتی نشان‌دهنده جهانی‌بودن پیام انسانی و احساسات شاعر است؛ از طرفی هم یکی از ارکان استوار ماندگاری و جاودانگی یک اثر در مشرق زمین، تاکید بر اصول و آموزه‌های پندگونه و اخلاقی است که هدف اصلی سراینده در شعرهای تعلیمی، آموزش حکمت و اخلاق، هم‌چنین تشریح و تبیین مسایل و اندیشه‌های تربیتی، فلسفی و مضامین عبرت‌آموز است. حکیم نظامی گنجوی منظومه اسکندرنامه را جلوه‌گاه اندیشه‌ها، اصول اعتقادی، اخلاقی و فلسفی خویش قرار

* دانشیار زبان و ادبیات فارسی دانشگاه سیستان و بلوچستان barani@lihu.usb.ac.ir

** دانشجوی دکتری زبان و ادبیات فارسی دانشگاه آزاد اسلامی واحد علوم تحقیقات زاهدان
teymori7795@yahoo.com

تاریخ پذیرش ۹۴/۲/۱۰

تاریخ وصول ۹۳/۱۱/۵

می‌دهد و ارزنده‌ترین مفاهیم بشردوستانه را در اشعار خود از زبان قهرمان و پیرخردمند به تصویر می‌کشد. او که متفکری آرمان‌گراست، شخصیت اسطوره‌ای قهرمان داستانش یعنی اسکندر را به کمک راهنمایی‌های پیر دانا تا حد یک انسان آرمانی بالا می‌برد؛ انسانی که با ویژگی‌های رفتاری‌اش هر لحظه در فرآیند فردیت، کمالی به کمالات قبلی او افزوده می‌گردد. در این پژوهش با دید مکتب روان‌کاوی یونگ و از منظر کهن‌الگویی به اسکندرنامه نظامی نگریسته شده است و به شخصیت پررنگ و تکرار شونده پیرخردمند و نقش او در نکات تعلیمی پرداخته شده است.

واژه‌های کلیدی

نظامی، اسکندرنامه، آموزه‌های تعلیمی، اسطوره، یونگ، کهن‌الگوی پیر خردمند، فرآیند فردیت.

مقدمه

اگرچه روان‌شناسی به عنوان یک علم متمایز و مستقل در نیمه دوم قرن نوزدهم تحقق یافت اما نخستین و بزرگ‌ترین روان‌درمان‌گران بشر، پیامبران و پیشوایان مذهبی بوده‌اند که سعی در آموختن مسائل اخلاقی داشته‌اند. هرچند رگه‌هایی از تحلیل‌های روانی را هم می‌توان در آثار کسانی چون افلاطون و ارسطو بازیابی کرد اما بدیهی است که این شاخه نقد در مفهوم مدرن خود، نتیجه مباحث دو قرن اخیر کسانی چون فروید و یونگ است که با بررسی وجوه مختلف روان انسان، آرای خود را گسترش دادند. به همین منظور فروید کاشف ضمیر ناخودآگاه و یونگ بدون‌شک کاشف ناخودآگاه‌جمعی دانسته می‌شود (ر.ک. یونگ، ۱۳۸۵، ۳۷ - ۲۴). ضمیر ناخودآگاه جمعی حاوی تصاویر کهن‌الگویی است که سمبول‌ها و اسطوره‌ها به عنوان نمود این کهن‌الگوها مطرح

می‌شوند. کهن‌الگو و اسطوره با یکدیگر پیوند محکمی دارند تا جایی که می‌توان آن دو را لازم و ملزوم یکدیگر دانست. از نگاه یونگ «اساطیر، ابزاری هستند که به مدد آن‌ها کهن‌الگوها که اساساً صورت‌های ناهشیارند، بر ضمیر هشیار، آشکار و مفهوم می‌شوند» (گرین و دیگران، ۱۳۸۵: ۱۸۰). هنر و ادبیات هم بیش‌ترین مایه‌های خود را از اساطیر گرفته‌اند، زیرا اسطوره به انسان و عالم انسانی وابستگی کامل دارد و در عرصه‌های فرهنگی، هنری و معرفتی نفوذ خود را نمایان ساخته‌است.

در این میان نظامی یکی از معدود گویندگانی است که شعر را به خدمت گرفته است تا علو روح بشر را به مخاطب خویش بنمایاند و نشان‌دهد که آدمی چگونه قادر است، با کمک پیر دانا از خویشتن‌خویش بیرون آید و به دنیا پشت پا زند؛ مادیات را نفی کند و با وارستگی به معنویت ناب پیوندد و راه فنا در پیش بگیرد تا به بقا و جاودانگی برسد. او هم‌چون پیر خردمندی مخاطبش را کمک می‌کند تا به خودسازی پردازد و در نهایت به کمال انسانی دست یابد بنابراین اسکندرنامه او نیز به سبب در برداشتن مضامین و مفاهیم ارزنده و آموزنده که در تمام زمینه‌های اخلاقی، حکمی، فلسفی و بشردوستانه سروده شده، به همان اندازه که منظومه‌ای داستانی محسوب می‌شود، کتاب حکمت و معرفت و پند و اندرز نیز هست. با وجود آن‌که درباره نظامی کتاب‌ها و مقاله‌های ارزشمندی تا کنون نوشته شده است؛ از جمله:

- مریم حسینی (۱۳۸۵) داستان شهر زنان در اسکندرنامه شاهنامه فردوسی و اسکندرنامه نظامی را با اسطوره‌های کهن یونانی و داستان‌های اتوپیایی تطبیق می‌دهد.
- قنبری فرزانه، یوسف. (۱۳۸۸). آیا صدای شیرین همان باور و اندیشه نظامی است؟. زن و فرهنگ و هنر، شماره اول، ص.ص. ۲۷-۱۷.
- طغیانی، اسحق و جعفری، طیبه. (۱۳۸۸). رویکردی اساطیری و روان‌شناختی به تولد نمادین شبدیز در خسرو و شیرین نظامی. بوستان ادب، دوره ۱، شماره ۱،

ص.ص. ۱۳۴-۱۱۹.

- طیبه جعفری (۱۳۹۰) در پایان‌نامه خود به بررسی و تحلیل عناصر نمادین و کهن‌الگویی در منظومه‌های خسرو و شیرین، لیلی و مجنون و هفت پیکر نظامی پرداخته‌است.

- ترکمانی باراندوزی، وجیهه و چمنی گلزار، ساناز. (۱۳۹۱). بررسی و تطبیق فرآیند فردیت در گنبد اول و دوم از هفت پیکر نظامی بر اساس روش روان‌شناسی تحلیلی یونگ، فصل‌نامه علمی پژوهشی زبان و ادب‌فارسی، دانشگاه آزاد سنندج، شماره ۱۰، سال چهارم، بهار، ص.ص. ۴۸ - ۲۳.

اما تاکنون مقاله‌ای که نکات تعلیمی را از منظر کهن‌الگوی پیرخردمند در اسکندرنامه ارزیابی کرده باشد، منتشر نشده است. به همین سبب وجود چنین تحقیقی ضروری به نظر می‌رسد. مساله اصلی تحقیق حاضر پرداختن به مباحثی چون تبیین ماهیت کهن‌الگو، خاستگاه و انواع آن است که اندیشه و شعر نظامی در اسکندرنامه، تصویر کهن‌الگویی پررنگ و مؤثر پیر دانا به چه اشکالی نمود یافته است و نقش پیر دانا در آموزه‌های تربیتی چیست؟

نگارنده در این مقاله سعی دارد: جلوه‌های گوناگون ادبیات تعلیمی را در اسکندرنامه از منظر روان‌شناسی یونگ با نگرشی به کهن‌الگوی پیر خردمند بررسی کند و نقش آن را در بیان آموزه‌های تعلیمی بازنمایاند. کهن‌الگوهایی مانند آنیما، سایه، نقاب، مادر، قهرمان و خصوصاً پیر دانا در ناخودآگاه ذهن نظامی وجود داشته است و همه موارد در اسکندرنامه قابل بررسی است اما در این پژوهش فقط به کهن‌الگوی پیر خردمند و خویشکاری او پرداخته شده است. از همین روی نگارنده ابتدا نگاهی به مباحث روان‌شناسی و کهن‌الگویی دارد و سپس شیوه بیان آن را در این اثر واکاوی می‌کند.

- معرفی روان‌شناسی یونگ و کهن‌الگوها (آرکی‌تایپ)

« آرکی تایپ Arche type برگرفته از واژه یونانی «آرکه تیپوس» (Arche typos) است. Arche (از مصدر archein: آغازیدن) به معنای آغازین و ابتدایی است و type به معنای مُهر یا اثر مهر، قالب و الگو است. این واژه در زبان یونانی به معنای مدل یا الگویی بوده است که چیزی را از روی آن می‌ساخته‌اند.» (انوشه، ۱۳۸۱: ۸۱/۲) در فارسی آرکی تایپ‌ها به «انواع قدیمی»، «انواع کهن»، «کهن‌الگو»، ترجمه شده‌اند و گاهی از آن‌ها با عنوان تصویرهای اسطوره‌ای و الگوهای جمعی نیز یاد می‌شود. آرکی تایپ‌ها «در واقع یک گرایش غریزی» (یونگ ۱۳۸۴: ۹۶) و عناصر سازنده ناخودآگاه هستند. یونگ در تعریف کهن‌الگو می‌گوید: «محتوایی ناخودآگاه که از راه خودآگاه شدن و نیز از راه ادراک شدن، دگرگون می‌گردد و ویژگی‌هایش را از ذهنیت منفردی کسب می‌کند که به هر دلیل در آن حادث شده است» (بیلسکر، ۱۳۸۸: ۶۰). به بیان دیگر در روان‌شناسی تحلیلی یونگ که ادامه سنت فکری اندیشمندانی چون افلاطون و کانت است، «روان در هنگام تولد، لوحی سپید و نانوشته نیست بلکه حامل الگوها و انگاره‌هایی است که یونگ با توجه به دیرینگی آن‌ها و این‌که همه آدمیان در آن شریک‌اند، به آن‌ها نام کهن‌الگو می‌دهد» (یاوری ۱۳۸۶: ۷۵). این الگوها در تمام انسان‌ها از زمان تولد موجودند و به صورت نیرویی در سطح عمیق ناخودآگاه قرار دارند. کهن‌الگوها همواره در قالب نمادها تمثّل می‌یابند و از آن‌جا که نمادها، استخوان‌بندی ادبیات و اساطیر را تشکیل می‌دهند، هرگونه پژوهش در حوزه نقد ادبی ناگزیر با مسأله کهن‌الگو تلاقی پیدا می‌کند.

یکی از خاستگاه‌های مهم این نظریه، کهن‌الگوی کارل گوستاو یونگ، روان‌شناس برجسته سوئیسی است. یونگ (۱۹۶۱-۱۸۷۵م) در ابتدا از شاگردان مکتب روان‌کاوی فروید بود که بعدها به نقد آرای فروید و تکمیل نظریه‌های او پرداخت. کهن‌الگوهایی که یونگ برای نخستین بار آن‌ها را مطرح کرد، به صورت بالقوه در ناخودآگاه وجود

دارند و درحقیقت، محتوای ناخودآگاه را تشکیل می‌دهند؛ مانند: خویشتن، قهرمان، آنیما، آنیموس، پیرخردمند، نقاب و سایه. پس کهن‌الگوها، محتوای ناخودآگاه جمعی هستند و «تنها از راه سنت، زبان و مهاجرت انتشار نمی‌یابند بلکه ممکن است در هر زمان و مکان و بدون وجود هیچ نفوذ خارجی، خود به خود تجلی‌کنند» (یونگ، ۱۳۷۶: ۲۲). می‌توان «کهن‌الگوها را در سه موقعیت تصاویر، نقش‌مایه‌ها یا نظام‌های کهن‌الگویی و ژانرهای ادبی بررسی کرد. این تصاویر شامل سمبول‌های جهانی مشترک چون دریا، خورشید، کوه؛ اشکالی همانند ماندالا و یانگ و یین؛ اعداد مقدس؛ نقش‌مایه‌های کهن‌الگویی مانند مباحثی چون مرگ و تولد دوباره و مفاهیم مربوط به قهرمان و تحول و رستگاری او؛ هم‌چنین در ژانرها یا گونه‌های ادبی جلوه‌گرمی‌شوند که با مراحل اصلی چرخه فصول مطابقت دارند» (ر.ک. گرین ۱۳۸۵، ۲۴۵ - ۲۳۷). از نظر یونگ نیز هر متنی می‌تواند افشاگر بخش‌هایی از ضمیر ناخودآگاه بشر باشد. خواندن عمیق آن راهی به لایه‌های تودرتوی ذهن و دریچه‌های ناپیدای شخصیت انسان‌هاست. یونگ بر پیشرفت و تکامل شخصیت انسان از کودکی تا بزرگسالی تاکید می‌کند. او معتقد است که انسان دائما در حال حرکت از مرحله‌ای پایین‌تر به مرحله‌ای بالاتر و تکامل یافته‌تر است. هدف نهایی این تکامل چیزی است که یونگ آن را خودشکوفایی *self actualization* می‌نامد. «خودشکوفایی یعنی رسیدن به حداکثر وحدت، هماهنگی و تکامل تمام قسمت‌های مختلف شخصیت انسان. در این مرحله مرکز و محور اصلی شخصیت از «خود» به «خویشتن» انتقال می‌یابد. تکامل شخصیت انسان مانند تکامل موجودات زنده از صورتی ابتدایی به سوی حالتی پیش‌رفته در جریان است. شخصیت در طول رشد خود، از حالت کلی تفکیک می‌شود و سپس به وحدت می‌رسد» (شاملو، ۱۳۸۸: ۵۶). فرد برای رسیدن به این مرحله از تکامل، نیاز به راهنمایی و هدایت دارد که پیر خردمند، عهده‌دار این وظیفه است.

- کهن‌الگوی پیر خردمند (Wise old man Archetype)

به عقیده یونگ در جریان کشف لایه‌های مثبت و منفی روان ناخودآگاه و دست‌یابی به فردیت، نمادها و کهن‌الگوهای بسیاری چون مادر، ولادت مجدد، روح، شخصیت مکار، سایه، آنیما و آنیموس، قهرمان و پیر خردمند نقش دارند. در این میان کهن‌الگوی پیر خردمند دارای نمود برجسته‌ای است. بر طبق مکتب یونگ، کهن‌الگوی پیر برخاسته از ضمیر ناخودآگاه جمعی فرد است، ضمیری که حاوی تجربه جهانی است و در رویا «پیر معرف تجربه و تجسم زندگی طولانی‌است» (اپلی ۱۳۷۱: ۲۱۶). پیر نماد خرد موروثی است که جزء سرشت همه انسان‌ها به شمار می‌آید. در واقع همان خرد ذاتی است که به همراه ما زاده می‌شود و هماهنگی ساختار زیستی و روانی انسان را برعهده دارد. پس پیر جزئی از نظم طبیعی زندگی است. پیر خردمند که یونگ با نام «روح» نیز از آن یاد می‌کند، همیشه زمانی نمود می‌یابد که قهرمان در شرایط سخت و چاره‌ناپذیری گرفتارآمده است و حتی دل به مرگ نهاده‌است؛ به حدی که تأملی از روی بصیرت یا فکری بکر می‌تواند او را از گرفتاری نجات‌دهد «اما چون به دلایل درونی و برونی، قهرمان، خود توان انجام آن را ندارد، برای جبران این کمبود، معرفت مورد نیاز به صورت فکری مجسم یعنی در قالب همین پیر دانا و یاری‌دهنده جلوه گرمی‌شود» (یونگ ۱۳۷۶: ۱۱۴). پس کهن‌الگوی پیر دانا تجسم معنویات در قالب و چهره یک انسان است. او نماینده «تفکر، شناسایی، بصیرت، دانایی و تیزبینی است. پیردانا هم‌چنین فرانمود پاره‌ای صفات اخلاقی است که منش روحانی این سرنمون را آشکار می‌سازد، نظیر نیت‌خیر و آمادگی برای یاری و یاور» (مورنو ۱۳۸۰: ۷۴). جوزف کمپبل در کتاب قهرمان هزار چهره «او را در عداد مدد‌رسانان غیبی و ماورایی قرار می‌دهد که قهرمان در طول سفر دور و دراز خود ناچار به یاری جستن از آنان است» (کمپبل، ۱۳۸۹: ۸۱).

- تحلیل موضوع

شعر نظامی بستر مناسبی برای شناخت انسان از دیدگاه‌های اخلاقی، دینی، عرفانی و حکمی است. نظامی در گنجینه خود به دنبال الگوی انسان کامل و مدینه فاضله افلاطونی است و این همان هدفی است که او از اولین اثر در مخزن الاسرار تا پایان عمر، مقارن با آخرین اثرش در اسکندرنامه، دنبال کرده است. راز موفقیت نظامی، تناقضی است که در رفتار و خصوصیت فردی و اجتماعی قهرمانان داستان‌هایش محسوس است. سعی نظامی هم بر این است که انسان را به طبیعت اصلی خویش بازگرداند و این بازگشت جز به واسطه دست شستن از تنِ خاکی و جواب‌دادن به نیازهای روح ممکن نیست. بدین ترتیب آغاز معرفت با خودشناسی شروع می‌شود. یعنی حرکت درست آدمی از زمانی شروع می‌شود که ارزش والای خود را در نظام هستی دریابد و اخلاق و کردار متناسب با شان خود را بنا نهد. این کار با رویکرد اخلاقی انجام می‌پذیرد و «افلاطون نخستین کسی است که بر ارزش اخلاق در ادبیات تکیه می‌کند» (اسلامی ندوشن، ۱۳۷۰: ۲۲۶). در نتیجه اخلاق گرایان بر این باور بودند که هر اثر ادبی باید دارای پیام اخلاقی و اندرز باشد و وظیفه ادبیات، رواج و گسترش اخلاقیات است. اگر از منظر مکتب روان‌شناسی تحلیلی به چهره پیر در دنیای رویاگون و خیال‌انگیز منظومه اسکندرنامه نگاه کنیم، می‌توانیم به حضور پررنگ پیر خردمند برسیم و نظامی این پیام را بر دوش پیر خردمند نهاده است و تجلی نمادین آن را در نقش‌های متفاوتی چون خضر، ارسطو، سقراط، بلیناس، زاهد غارنشین، مادیان و... ترسیم می‌کند. نکته مهم درباره پیر خردمند آن است که این کهن‌الگو در مقابل کهن‌الگوی قهرمان معنا و مفهوم می‌یابد؛ به عبارت دیگر وظیفه پیر دانا تنها زمانی مصداق می‌یابد که کهن‌الگوی قهرمان نیاز به راهنمایی و دستگیری، دلگرمی و تشویق داشته باشد. پس اسکندرنامه شرح به فردیت رسیدن قهرمان آن یعنی اسکندر است. او این

فرآیند فردیت را از روم (ساحت خودآگاهی) شروع می‌کند با نیروهای اهریمنی سایه روبرو می‌شود، سپس با آنیمای روان ناخودآگاهی خود به کرات دیدار می‌کند و با راهنمایی‌های پیر خردمند، به تمام زوایای ناخودآگاهی راه می‌یابد. او با عبور از مراحل مختلف، آن‌ها را به تصرف خودآگاهی درمی‌آورد؛ سپس با یک شخصیت متعالی به روم بازمی‌گردد. اسکندر با بازگشت به روم نقطه پایان دایره کمال خود را به آغاز آن متصل می‌سازد و چرخه ماندالایی کمال را کامل می‌کند.

در عرفان پیر، سالکی است که آگاه به رازهای پوشیده است. اهل تصوف معتقدند سیر و سلوک در مسیر پرفراز و نشیب طریقت، بدون بهره‌گیری از وجود پیر امکان‌پذیر نیست.

قطع این مرحله بی‌همراهی خضر مکن ظلمات است بترس از خطر گمراهی
(حافظ، ۱۳۷۱: ۴۸۸)

در واقع پیر، سالکی است که از مرحله فردیت به جمعیت رسیده است و می‌تواند برای دیگر سالکان راهنما باشد. پیر رکن اصلی در مسیر سیر و سلوک (سفر)، به حساب می‌آید. «با وجود اشتراک عقیده اهل معرفت و یونگ در لزوم حضور پیر فرزانه دانا در طی طریق عرفانی و فرآیند فردیت روانی آنچه سبب تمایز این مقوله در دو روش مورد بررسی می‌شود، تفاوت ماهیت سلوک عرفانی و فرآیند فردیت روانی است... سلوک عرفانی با سیری انفسی آغاز می‌شود که سالک آن را به طور ارادی و آگاهانه برمی‌گزیند... همین مشخصه حضور شیخ و پیر راهدان را نیز حضوری حقیقی و بیرونی می‌کند؛ اما ناخودآگاه و درونی بودن فرآیند فردیت روانی به پیر فرزانه موجود در آن نیز صورتی مثالی و ماورایی می‌بخشد و به همین سبب یونگ آن را کهن‌الگو نامیده است» (میرباقری فرد و جعفری، ۱۳۸۹: ۱۷۷). نظامی هم بر این موضوع تاکید دارد و پیر خردمند را با ترکیباتی چون بیدار مغزان روم، پیر کیانی سرشت، فرزانه پیش

بین، جهان‌دیده پیران بیدار هوش، پیران روشندل رایزن، پیر پالوده مغز، پیردیرینه‌سال و مرد ایزدشناس به‌کار می‌برد. هم‌چنین حضور پیرخردمند را در چهره‌های افرادی چون ارسطو، ارشمیدس، افلاطون، بلیناس، سقراط، شبان، مرد کشاورز، پیرمرد نودساله، مادیان و خضر، هاتف و سروش می‌توان دید. بنابراین حضور پیرخردمند را می‌توان در دو محور کلی بررسی کرد: محور اول جنبه دستگیری و رهایی و نجات از گرفتاری و مشکلات است، و در محور دیگر جنبه آگاهی‌بخشی و تنبیه و اندرزبخشی آن نمودارتر است. البته در بیشتر موارد این دو محور در هم ادغام می‌شوند و لازم و ملزوم یکدیگرند.

نظامی همواره با نیایش‌های شبانه خود و خلوت‌نشینی‌های عابدانه زمینه را برای جاری‌شدن حکمت از مخزن‌الهی بر دل و زبان خود فراهم می‌سازد. ابیات او به وضوح نشان می‌دهد که لااقل چنین تجربه‌ای را در مقیاس کوچک‌تری در حد یک حالت خلسه داشته‌است. گویی شاعر ناخودآگاه در آغاز هر منظومه با استفاده از تجربه خود به سراغ این سفر شبانه می‌رود تا اندکی از آن‌چه را که در این سیر آفاق و انفس دیده به صراحت بیان کند.

شبی چون سحر زیور آراسته به چندین دعای سحر خواسته
(نظامی، ۱۳۶۸: ۷۳)

تامل در ابیات نشان می‌دهد که سیر روحانی نظامی در شب و زمانی بوده که نزدیک به سحر است. آن زمان که جهان و جهانیان در خوابند و حواس و قوت‌های انسانی از کار باز ایستاده‌است. سنایی هم در حدیقه پس از توصیف شبی ظلمانی به زمان طلوع خورشید و صبح صادق نزدیک می‌شود. در این زمان است که پیر چهره خود را می‌نمایاند:

اندر آمد چو ماه در شبگیر انعم الله صباح گویان پیر
(سنایی، ۱۳۸۲: ۱۱۹)

نظامی لذت شب‌هایی را درک کرده که پنداری معراج او با خطاب و ندای هاتف و

سروشی آغاز شده‌است که او باید برای طی این سیر روحانی جسم خود را در گوشه‌ای از جهان مادی رها کرده، با روح در عالم جان به سیر و سلوک پردازد.

تن خویش در گوشه بگذاشته به صحرای جان توشه برداشته
گه از لوح ناخوانده عبرت پذیر گه از صحف پیشینگان درس گیر
(نظامی، ۱۳۶۸: ۷۴)

و یا سقراط به اسکندر پند می‌دهد که باید دلت را از زنگارهای هوی و هوس پاک سازی و دل را جایگاه اسرار خداوند قرار دهی و سیاهی را از دل خود پاک کنی تا دلت محلی برای اسرار الهی گردد.

دل پاک را زنگ پرداز کن بر او راز روحانیان باز کن
سیه کن روان بداندیش را بشوی از سیاهی دل خویش را
(همان، ۱۳۷۹: ۱۲۱)

تعلیم پیر همانند نوری است که دل سالک را از ظلمت و سیاهی جهل رها می‌سازد تا محلی برای اسرار الهی گردد:

نهانخانه صبحگاهی شود حرمگاه سر الهی شود
(همان: ۱۲۱)

نظامی با ابراز خرسندی از این‌که دعاهای شبانه او نتیجه داده است خود را در مرحله‌ای از فرآیند فردیت می‌یابد که باید با نیروهای سایه دیدار نماید و آن خصلت‌های ناپسندی را که خود وجودی‌اش با آن مواجه است، از خود دور نماید و به تزکیه نفس پردازد. بنابراین اولین نکته‌های تعلیمی را باید از لوح ناخوانده و کتاب‌های پیشینیان درس بگیرد و این اولین نشانه از ظهور پیر خردمند است. آشکار شدن پیر در لحظاتی چون سحر و دوش - که زمان مناسب‌تری برای روی نمودن رویا و خواب است - نیز قابل تأمل است. نظامی در زمانی که به یک بحران و پریشیدگی

روانی رسیده بود، به خواب می‌رود تا خواب وظیفه خود را در هماهنگی و تعادل روانی او انجام دهد. زیرا شب نماد ناخودآگاهی و زمان فعالیت نیروهای اهریمنی و شیطانی است و «وظیفه خواب معمولاً کوشش در برقراری توازن روانی ما به یاری ملزومات رویاست که به گونه‌ای پیچیده موازنه کلی روان را دوباره برقرار می‌کند» (یونگ، ۱۳۸۴: ۵۹).

برآورده موذن به اول قنوت که سبحان حی الذی لا یموت
(نظامی، ۱۳۶۸: ۷۴)

نقش پیر، ملازم با همان هاتف و موذنی است که در هنگام سحر، شاعر را به رحمت لایزالی فرامی‌خواند. از نظر یونگ پیر خردمند گاه «تنها به صورت ندایی آمرانه که حکم نهایی را می‌دهد، نمایان می‌شود» (یونگ، ۱۳۷۶، ۱۱۱) ندایی که نظامی از صدای موذن می‌شنود، ندایی است که از درون برمی‌خیزد و بازتابی از ناخودآگاه است و هرگاه تلاش کند تا تغییری ایجاد کند یا تاثیری بر آگاهی بگذارد، در صورت پیر دانا نمایان می‌شود، حتی اگر چهره آن را نبینیم؛ زیرا تجسم یافتن، مخصوص جهان آگاهی است و جهان ناآگاه اعتباری است و بسیاری از چهره‌هایی که در قالب پیر خردمند ظاهر می‌شوند تنها فرافکنی محتوایی از ناخودآگاه جمعی و فردی ما هستند که به شکلی مجسم می‌شوند. محوری‌ترین بخش اسکندرنامه، بیان تعلیمات پیر خردمند (موذن) به نظامی (قهرمان) است تا به این طریق مقدمات برای تکامل روحانی او آماده گردد. «تعلیمات فرشته در واقع مقدمه آغاز سفر است. سالک پس از آگاهی از موانع راه در صورت آمادگی و استعداد می‌تواند سفر از زندان تن و زندان عالم محسوس را آغاز کند و مراحل عالم مغرب و ظلمت و دنیای مجاز را پس پشت بگذارد و به سوی عالم مشرق، عالم نور و حقیقت عروج کند» (پورنامداریان، ۱۳۸۹: ۲۸۶).

برآمد زمن ناله ای ناگهی کز اندیشه پرگشتم از خود تهی
(همان: ۷۴)

صدای موذن و خضر هم نمادی از پیرفرزانه است که برای هدایت و راهنمایی قهرمان آمده تا نظامی را به عکس‌العملی وادارد و او را به جایگاه بالاتر رهنمون شود. نظامی در این ملاقات با خضر تعالیم حکمت‌آمیز او را به گوش جان می‌پذیرد؛

مرا خضر تعلیم گر بود دوش به رازی که باشد پذیرای گوش
(همان: ۹۳)

نظامی پس از آن‌که از تعلقات نفسانی گذشت و وجودش لیریز از اندیشه شد به مرحله‌ای می‌رسد که استعداد تعلیم را می‌یابد و زبان به سرودن می‌گشاید؛

چو در من گرفت آن نصیحت‌گری زبان برگشادم به درّ دری
(همان: ۹۵)

از نظر یونگ، رویا پیامی است مهم از ناخودآگاه که می‌تواند چون کلیدی در جریان فردیت یافتن عمل نماید (یونگ ۱۳۸۸، ۱۲۱). این تکامل در نظامی با نوزایی و تولد دوباره در صبح نمودار می‌شود:

چو صبح سعادت برآمد پگاه شدم زنده چون باد در صبحگاه
(نظامی، ۱۳۶۸: ۷۴)

اینک نظامی برای اسکندر، پیران خردمندی را ترسیم می‌کند که هرکدام به نحوی در شرایط صعب و بحرانی می‌توانند او را از گرفتاری برهانند و اسکندر ناگزیر است برای رسیدن به بلندی از راهنمایی و هنر این پیران دانا بهره‌مند گردد. اولین پیر دانایی که نظامی برای اسکندر ترسیم می‌کند تا از تعالیم او نکته‌ها بیاموزد، نقوماخس خردمند است؛ نقوماخس در جایگاه معلّمی با تجربه قرار دارد که به دانش آموز خود، اسکندر، هر قدر که می‌تواند رازهای درون پرده را به او آموزش می‌دهد؛

به آموزگاری برو رنج برد در آموختش آنچه نتوان شمرد
(همان: ۱۲۲)

خبر دادش از هرچه در پرده بود کسی کم چنان طفلی پرورده بود
(همان: ۱۲۲)

نقوماخس بعد از تربیت اسکندر، فرزندش ارسطو را به عنوان پیری فرزانه همراه اسکندر ساخت تا این دو در کنار هم دیگر به ارجمندی برسند زیرا معتقد بود که اسکندر دولت دارد و پسرش، ارسطو، دارای هنر است و این دو لازم و ملزوم یکدیگرند و اگر می‌خواهد به کمال برسد بناچار باید از این نردبان بگذرد؛

ترا دولت، او را هنر یا ورست هنرمند با دولتی درخورست
چو خواهی که بر مه رسانی سریر ازین نردبان باشدت ناگزیر
(همان: ۱۲۳)

نظامی در داستان اسکندر از این پیر با لفظ وزیر دانا نام می‌برد که با درایت او توانست در مدت زمانی کوتاه بر تمام جهان حکمرانی کند؛

سکندر به تدبیر دانا و زیر به کم روزگاری شد آفاق گیر
(همان: ۱۲۹)

اسکندر زمانی که از ظلم زنگیان آگاه می‌شود، وزیرش - ارسطو - را فرامی‌خواند و از او در حل این مشکل کمک می‌خواهد. ارسطو به عنوان پیری خردمند که وظیفه‌اش ارشاد و راهنمایی است، او را راهنمایی می‌کند.

وزیر خردمند پیروز رای به فیروزی شاه شد رهنمای
(همان: ۱۲۲)

از آن‌جا که وظیفه پیر خرد، رهاندن قهرمان از یک موقعیت سخت و چاره ناپذیر است، ظهور او در داستان‌ها همواره همراه با یک قهرمان است. اسکندر قهرمان دچار وضعیتی بحرانی گشته است و سپاهیان‌ش به دلیل ترس از زنگیان تمایلی به نبرد از خود نشان نمی‌دهند. اسکندر هم به دلیل بیرونی و درونی توان انجام آن را ندارد. پس برای

جبران این نقیصه، نیاز به یاری‌دهنده‌ای دارد تا او را در رسیدن به پیروزی کمک کند. وزیرش، ارسطو، در قالب پیری فرزانه به نزد او می‌آید تا گره از مشکل او بازکند.

چه داستان توان آوردن به دست
کز آن زنگیان را درآید شکست
برانداز رایسی که یاری دهد
ازین وحشتم سازگاری دهد
(نظامی، ۱۳۶۸: ۱۳۹)

هم‌چنان‌که نظامی در بخش دیگری به خویشکاری پیر که یاری رساندن است اشاره می‌کند و می‌گوید:

شما زیرکان از سر یآوری
چه گوئید؟ چون باشد این داوری
چه حجت بود پیش دارا مرا
نهانی کنید آشکارا مرا
(همان: ۱۷۱)

ابیات نشان دهنده این نکته تعلیمی است که هر زمان مشکلی پیش‌آید، باید آن را به بحث گذاشت و از خرد و اندیشه دیگران بهره برد؛

به اندیشه خوب و رای صواب
پدید آورید این سخن را جواب
(همان: ۱۸۸)

و در نمونه‌های دیگر می‌گوید: چه سازیم تدبیرش از صلح و جنگ؛ (همان: ۱۸۸) چه تدبیر باشد درین رسم و راه. (همان: ۱۸۸) شه از ره شناسان بیرسید راز (همان: ۱۶۹) ابیات به اهمیت مشورت نیز تاکید می‌کند. بنابراین پس از نظرخواهی از بزرگان و مشورت با دانایان جواب و راه حل درست را برمی‌گزینند؛ هم‌چنان‌که در سفری دیگر اسکندر از بلیناسِ فرزانه که کاردان بود، نظر خواست. او نیز پیشنهاد کرد تا گنج‌ها را در خاک پنهان کنند و برای یافتن دوباره آن‌ها بر سر هر یک تمثالی را قرار دهند تا جاودانه در زیر خاک مدفون ماند؛

ز دشواری راه و گنجی چنان
سخن راند با کارسنجی چنان

نموش چنان آمد از پیش بین که شه گنج پنهان کند در زمین
(نظامی، ۱۳۶۸: ۳۲۵)

درحقیقت پیرِ نظامی، یک حامی و راهنماست که می‌تواند او را از هر غمی رها سازد و این ویژگی منطبق با وجهه تسلی‌بخشی پیر کهن‌الگویی است؛ ارسطو نیز به اسکندر تسلی می‌دهد و از سر‌کاردانی نفس می‌گشاید و می‌گوید « که شاه خرد رهنمون تو باد» (همان: ۱۳۹) و در انتها راه حلی را به او پیش‌نهاد می‌کند.

در ادامه داستان معنی و سراینده نیز در قالب پیر دانا، نکات تعلیمی را به اسکندر گوشزد می‌کند و از او می‌خواهد که برای رهایی از تنگناها و زدودن غم به خوش‌باشی روی آورد. زیرا یکی از ویژگی‌ها و پیامدهای آن ایجاد بی‌خبری و مستی است؛ حالتی که می‌تواند به بی‌تحریکی، گرفتن تصمیم در روزهای آینده و تسکینی کوتاه و موقتی منجر شود. با توجه به فرضیه یونگ، می‌توان یکی از دلایل پیوند این کهن‌الگوی پیر با شراب را برخاسته از ضمیر ناخودآگاه شاعر دانست؛

بساط می ارغوانی بنه طرب ساز و داد جوانی بده
چو داری جوانی و اقبال هست به رود و به می شاد باید نشست
(همان: ۱۶۸)

از طرفی نظامی از زبان وزیر اسکندر در جنگ با دارا خاطر نشان می‌کند که برای گرفتن تصمیم درست باید منطقی فکر کرد و اگر می‌خواهد از این گرفتاری خلاصی یابد، راه برون رفت از آن این است که لااقل در جنگ پیش‌قدم نباشد؛

برآن ختم شد رخصت رهنمون که شه پیشدستی نیارد به خون
نگه دارد آرم تخت کیان به خونریزی اول نبندد میان
(همان: ۱۸۹)

نظامی حامی ارزش‌های اخلاقی است و این صفات برجسته را در اشعار خود بکار

می‌گیرد. وقتی که قهرمان با پرسشی بی‌پاسخ روبه‌رو می‌شود، پیر وی را دلگرم کرده، به صبر و تحمل فرامی‌خواند. او کلید حل مشکلات را در شکیبایی ورزیدن می‌داند؛

دلش داد فرزانه کای شهریار شکیبائی آور درین کارزار
(همان: ۴۷۵)

ز هرچ آن نیایی شکینده باش به امید خود را فرینده باش
(همان، ۱۳۷۹: ۱۶۰)

شکیب آورد بندها را کلید شکینده را کس پشیمان ندید
(همان، ۱۳۶۸: ۲۰۱)

پیر خردمند دلیل برجای ماندن سپاه را در داشتن دو صفت می‌داند. یکی توکل کردن به خداوند زیرا هرچند هم که فرد قدرتمند باشد، باز نصرت و پیروزی تحت اراده خداوند است؛ دوم صبر کردن بر مشکلات و گرفتاری‌ها:

صبوری ز خود خواه و فتح از خدای که لشکر بدین هر دو ماند به جای
(همان: ۲۴۴)

به عقیده یونگ این پیرمرد اساطیری گاه قهرمان را وادار به تصمیم‌گیری می‌کند، گاهی وی را به تفکر تشویق می‌کند و تصمیم‌گیری را به فردا موکول می‌کند و یا به طور کل به خویشتن‌داری و مراقبت از خود تشویق می‌نماید؛

مکش جز به اندازه خویش پای که هر جوهری را پدیدست جای
(همان: ۱۹۸)

مکن تکیه بر زور بازوی خویش نگه دار وزن ترازوی خویش
(همان: ۱۹۴)

«پیر راه‌های رسیدن به مقصود را می‌داند و از خطرهای راه آگاه است. او نسبت به خطراتی که در راه قهرمان است، هشدار می‌دهد و وسایل موثر مقابله با آن‌ها را فراهم

می‌نماید.» (یونگ ۱۳۷۶، ۱۱۷) بنابراین اسکندر را نصیحت می‌کند که قدرت و ترس برای تو، هم وسیله عروج و تعالی است و هم می‌تواند مانعی برای تعالی نفس تو باشد. پس باید همواره مراقب بود و تا جایی در آن راه قدم گذاشت که خلل و تباهی ایجاد نکند؛

جهان چون تو داری جهاندار باش چو خفتند خصمان تو بیدار باش
 سر از عالم ترسگاری برآر بترس از کسی کونشد ترسگار
 رهاکن رهی کوزیان آورد ره بد خلل در گمان آورد
 (نظامی، ۱۳۶۸: ۲۴۶)

اسکندر قهرمان نیز به دستورات پیر خردمند ارسطو فرزانه عمل می‌کند. ویژگی دیگر پیر این است که متناسب با زمان و شرایط بتواند با فرد خاطی سخن بگوید. هم‌چنین زمانی که فرد به عنوان یک انسان خطاکار و کسی که در مرحله نفس لوامه قرار گرفته، دچار تناقض شده است، پیر وی را پذیرا می‌شود. زمانی که فریبرز، دارا را از نبرد با اسکندر برحذر می‌دارد، او خشمگین می‌شود و با وجود این که می‌داند نصایح فریبرز درست است اما بر او خشم می‌گیرد؛

نصیحت موافق بود شاه را گر از کبر خالی کند راه را
 (همان: ۲۰۰)

فریبرز نصیحت گزار نیز آگاه می‌شود که این سخنان به مذاق شهريار خوش نیامده است و از پند او عصبانی گشته است. پس بنیاد سخن خود را تغییر می‌دهد و او را به نحوی دیگر نصیحت می‌کند زیرا در اندیشه نظامی نصیحت‌گری وظیفه نخست پیران خردمند است. از طرفی هم تاکید خاصی بر پندپذیری از پیران دارد؛

ز پند بزرگان نباید گذشت سخن را ورق در نباید نوشت
 سگالش‌گری چون نصیحت شنید در چاره را بر کف آرد کلید
 (همان: ۱۹۵)

یکی از ویژگی‌های آگاهی‌بخشی پیر سوال و جوابی است که بین دو نفر انجام می‌شود. اسکندر از فریبرز پرسید کای پیر سال آزمای، چرا زمانی که دیدی دارا جفایبش گشته است و تو با وجود این‌که راز جهان را می‌دانستی، او را نصیحت نکردی؟ فریبرز پاسخ اسکندر را هم در قالب نصیحت می‌دهد و از او می‌خواهد که از بیدادگری دارا درس بگیرد و ستمگری را پیشه خود نسازد. زیرا دنیا دار مکافات است.

دل از بند بیهوده آزاد کن ستمگر نه ای دادکن دادکن
(همان: ۲۴۷)

شاه از پاسخ پیر فرتوت سال گرفت این سخن را مبارک به فال
(همان: ۲۴۸)

می‌توان در مبحث جنگ دارا با اسکندر رذایل و فضیلت‌های بسیاری را در گفتگوی فریبرز ملاحظه کرد. نظامی با تبیین دستورالعمل‌های اخلاقی به تهذیب اخلاق می‌پردازد و سعی در انسان‌سازی بشر دارد. بنابراین با بهانه کردن شکست دارا، علت سقوط حکومت‌ها را بررسی می‌کند و این حقیقت را از زبان مشاوران نظامی اسکندر که به مقایسه دارا و اسکندر نشسته‌اند، بازگو می‌کند. این مقایسه یکی از بهترین مقایسه‌ها بین شاه خوب و بد است.

اسکندر دوباره در مخمصه و گرفتاری می‌افتد که راه برون شد از آن را نمی‌داند. بنابراین دست به دامن وزیر خود ارسطو می‌شود. او نیز اسکندر را راهنمایی می‌کند که این کار بخصوص فقط به دست بلیناس حل می‌شود زیرا او صاحب طلسم است و راز این افسون را می‌داند. باید گفت این کهن‌الگو به شکل «پیرخردمند، نگهبان، آموزش دهنده اسرار و گاهی به صورت‌هایی مثل پیروگیتارزن، اسب سوار جوان و یا به شکل پدر و پدر بزرگ، معلم، فیلسوف، مرشد، دکتر، کشیش، پادشاه، جادوگر و مانند آن ظاهر می‌شود.» (فیست، ۱۳۸۸: ۱۳۳)

به چاره گیری زیرک هوشمند فسون فساینده را کرد بند
(نظامی، ۱۳۶۸: ۲۵۷)

یونگ معتقد است که پیر به منظور خویشتن شناسی در اکثر مواقع طلسم جادویی لازم را می‌دهد. بلیناس به اقبال شاه، راه را بر جادوگر می‌بندد زیرا بلیناس در کارهایی که نیاز به طلسم و جادو داشت و باید راز آن‌ها را کشف می‌کرد، استاد بود و در این کار از مهارت ویژه‌ای برخوردار بود. پس با طلسم جادویی به یاری او می‌آید. در جایی دیگر از او می‌خواهد تا در جام کیخسرو نگاه کند و اسرار آن را برای اسکندر فاش سازد؛

نظر خواست از وی در آیین جام که تا راز او بازجوید تمام
چو دانا نظر کرد در جام ژرف رقم های او خواند حرفا به حرف
(همان: ۳۴۹)

بلیناس در قبال کارش از اسکندر می‌خواهد تا دختر جادو را به او ببخشد. نکته این است که «نقش قهرمانی و پیر خرد بودن تضادی با هم ندارند و در روان‌شناسی یونگ پیر خرد گاهی به شکل قهرمان نیز نمایان می‌شود» (فورد هام ۱۳۷۴، ۶۴) و در این‌جا خود اسکندر در مقام پیری خردمند به بلیناس هشدار می‌دهد که باید مراقب رنگ و افسون آن زن باشد؛

و لیکن مباحش ایمن از رنگ او مشو غافل از مکر و نیرنگ او
(همان: ۲۵۸)

وزیر دانایش ارسطو در هدایت ارشمیدس برای دوری از نزدیکی با زنان به او می‌آموزد که اگر می‌خواهی فرزند تو یکرنگ باشد یک همسر برای تو کافی است. نظامی از چهار عنصر با عنوان چهار مادر (امهات سفلی) و از هفت فلک (سیاره) تحت عنوان هفت پدر (آبای علوی) نام می‌برد و علت ضد و نقیض بودن طبایع روزگار را

همین می داند؛

یکی جفت همره ترا بس بود که بسیار کس مرد، بی کس بود
از آن مختلف رای شد روزگار که دارد پدر هفت و مادر چهار
چو یک رنگ خواهی که باشد پسر چو دل باش یک مادر و یک پدر
(نظامی، ۱۳۷۹: ۸۵)

آزمندی تنها در گردآوری مال و منال نیست بلکه در موارد دیگر نیز مطرح است. نظامی زیاده روی در شهوت را هم نوعی حرص و ولع می داند که فرد باید بتواند خواهش‌های نفسانی خود را کنترل نماید و از هر چیزی را در حد اعتدال استفاده نماید. با وجود این که اسکندر بیش تر از آن که به دنبال جستن کام خود باشد، به دنبال صلاح جهان بود باز هم ارسطو، همواره کارفرمای خود را در هر زمینه‌ای راهنمایی و نصیحت می کرد.

ولی شاه باید که در کار خویش پژوهش نماید به مقدار خویش
(همان: ۲۷۹)

نظامی خودپسندی را موجب خرابی کارها و مانع اوج گرفتن انسان می داند. اسکندر را متوجه این موضوع می کند که شایسته نیست همه عالم را متعلق به خود بدانی بهتر است آن را بین دیگران تقسیم کنی؛

نشاید به یک تن جهان داشتن همه عالم آن خود انگاشتن
(همان: ۲۸۰)

نظامی بیش تر پند و اندرزها را در لابلای حکایاتش آورده است و آنها را از زبان پیری خردمند و وزیری دانا نقل می کند؛

درین بوم بیگانه کم کن نشست مکن خویشتن را بدو پای بست
(نظامی، ۱۳۶۸: ۲۸۰)

اسکندر برای این که بتواند چرخه فرآیند فردیت خود را کامل کند، نیاز دارد تا با نیروهای اهریمنی سایه روبرو شده، خود را برای عروج و تعالی آماده سازد. اما همان گونه که گفتیم این کار بدون همراهی پیر خردمند امکان پذیر نیست. پس بلیناس به او در این کار یاری می‌رساند. مداخله عینی این صورت مثالی کمک می‌کند تا اسکندر با سلسله‌ای از واقعیت‌ها روبرو شود. این امر موجب بروز خودآگاهی نسبت به وضع موجود و هدف شده و سبب می‌گردد که اسکندر بتواند تصمیم درست‌تر و منطقی‌تری بگیرد.

در بخشی دیگر پیر در جلوه رازدانی و حل معماها و مشکل‌ها و در جنبه آگاهی بخشی و پنددهی و گاه تحذیر نمود می‌یابد؛ که این خرد جمعی نهفته در ناخودآگاهی را تقویت می‌کند. زاهد ضمن پند زبانی، با نفس خود راه نجات را برای اسکندر باز می‌نماید؛

چو آگاه شد مرد ایزدشناس که دزدان بر آن قلعه دارند پاس
یکی منجینق از نفس برگشاد که بر قلعه آسمان درگشاد
(همان: ۳۳۳)

شاید بیت دیگری که بتوان در آن جنبه آگاهی‌دادن پیر و تجربه‌های او را هم‌چون یک شخصیت کهن‌الگویی نشان داد، این بیت باشد که:

کلیدی که خسرو از آن جام دید در آینه دست تست آن کلید
جز آن نیست فرقی که ناموس و نام توز آینه بینی و خسرو ز جام
(نظامی، ۱۳۶۸: ۳۴۱)

هم‌چنین در این ابیات، قدمت کهن‌الگوی پیر خردمند و قدیم بودن معارف وی نیز جلوه می‌کند. هر مس بیان می‌کند که این سخنان، دانشی ایزدی است که بر دل من الهام گشته است.

چو هرمس سخن گفتن آغاز کرد در دانش ایزدی باز کرد
(همان، ۱۳۷۹: ۱۰۳)

نظامی پیردانا را نمونه انسان کاملی می‌داند که تمامی علوم و معرفت را داراست. زاهد هم اظهار می‌دارد که تنها تو نیستی که از این دانش بهره‌مند گردیده‌ای بلکه بعد از سال‌ها ریاضت اسراری برای من فاش گردیده است؛

نه آینه تنها تو داری به دست مرا در دل آینه ای نیز هست
به صدسال کو را ریاضت زدود یکی صورت آخر تواند نمود
(همان، ۱۳۶۸: ۳۳۱)

در نتیجه «پیر با حمایت و دست‌گیری خویش، برای شاعر هویتی مستقل را ایجاد می‌کند که به آن افتخار می‌کند. در این جا پیر، نماینده نیروهای قوی نهفته در ناخودآگاه است که ظهور وی، بروز فردیت و تمامیت «روح» سرایندهی هنرمند را به کمال می‌رساند و از او حمایت می‌کند» (یونگ ۱۳۸۲: ۱۵۸ - ۱۴۰).

به خاقان چنین گفت فرخ وزیر که هست از نصیحت ترا ناگزیر
براندیشم از تیزی رای تو که تندی شود کارفرمای تو
به گنج و به لشکر غرور آیدت زبون گشتن از کار دور آیدت
(همان: ۳۹۹)

گاه یادآوری صفات ناپسند در لحظه‌ای بحرانی که تمام نیروهای روحانی و جسمانی به مبارزه خوانده می‌شوند، «فرآیندی است هدف‌دار که هدف آن جمع کردن کل قوای شخصیتی است تا مگر به وسیله این قدرت یکپارچه دری به سوی آینده بگشاید» (یونگ ۱۳۷۶: ۱۱۵). وزیر با یادآوری صفات ناپسند خاقان (عصبانیت و غرور) و این که باید به خودش متکی باشد و در این کار راه بازگشتی نیست؛ به عنوان پیر دانا او را وامی‌دارد تا با وضع خود مواجه شود و بداند دشمنی با نفس به حقیقت کمک می‌کند و او را از بلا تکلیفی نجات می‌دهد. خاقان نیز «بر آن عزم شد کآورد سربه راه» (نظامی، ۱۳۶۸: ۴۰۱)

گاهی پیر در نقش منجم و طالع بین ظهور می‌یابد. منجمان نیز افرادی بودند که حضور آنان بیش‌تر برای آگاه کردن درباریان از امور مربوط به غیب و تعیین ساعات نیک و بد برای انجام اموری مانند شکار رفتن، جنگ کردن و... بوده است. مانند رصد کردن تولد اسکندر و یا رصد کردن پیروزی شاه در جنگ‌ها.

سطلاب فرزانه در آفتاب به طالع گرفتن چومه در شتاب
(همان: ۴۸۸)

در بسیاری از داستان‌ها و روایت‌های صوفیانه و رویاگونه، دیدار با پیری روی می‌دهد که یکی از مظاهر آن، دیدار با خضر (ع) است. تجلی خضر نیز در داستان‌ها یادآور ظهور همان پیر خردمند است؛

به هارونیش خضر و موسی دوان مسیحا چه گویم چو موبک روان
(همان: ۶۹)

پیامبر در مسیر معراج به هر اختر صفتی از صفات خاص خود را بخشید. بعد از عبور کردن از هفت فلک، خضر، موسی و مسیح به او درود گفتند و او با گام‌های بلند به اوج افلاک رسید. «این خضر نه تنها در نیازمندی‌های جسمانی انسان کنار اوست بلکه در دست‌یافتن به ولادت مجدد نیز او را یاری می‌دهد» (یونگ، ۱۳۷۶، ۹۹). خضر نقش یاری دهنده را ایفا می‌نماید.

پی خضر گفتی در آن راه بود همانا که خود خضر با شاه بود
(نظامی، ۱۳۶۸: ۵۱۰)

نظامی مانند بسیاری دیگر از شاعران و سالکان در جست‌وجوی یاری و حمایت پیر کاملی چون خضر است؛ پیری که گنجینه معارف قدیم است. اسکندر در رفتن به ظلمات فرمان می‌دهد که خضر پیمبر پیشرو باشد. سپس اسکندر گوهری را به خضر می‌دهد که به وسیله آب، تابناک می‌گردد. از طرفی خضر با آب هم ارتباط دارد و آب در روان‌شناسی، نماد محتویات ناخودآگاه است. یونگ تیرگی آب‌حیات را نیز نشانه‌ای

از محتویات تاریک و در پرده ناخودآگاه جمعی می‌داند و خضر را که نماینده ناخودآگاه و یا فرامن است، با آن در پیوند می‌یابد. «خضر مظهري از خویشتن است. خودآگاهی من در پیچ و خم سرنوشت نسبت به هدایت عالی‌تر خویشتن واکنشی را نشان می‌دهد» (یونگ: ۱۳۷۶: ۹۵). خضر به چشمه‌ای از نور دست می‌یابد، بلافاصله جامه را درآورده و سر و تن را در آن می‌شوید و منتظر رسیدن اسکندر می‌شود اما در یک چشم بر هم زدن چشمه ناپدید می‌شود.

در بیشتر داستان‌های رمزی گفتیم زمان دیدار با پیر، پایان شب و سحر است. مکان این دیدار هم معمولا در محلی تاریک است. محلی در پس کوه و یا غاری در دل کوه است.

یکی گفت کای شاه دانش پرست پرستشگری در فلان غار هست
(نظامی، ۱۳۶۸: ۳۳۰)

دگر آنچه پرسد خداوند رای که چونست زاهد درین تنگجای
(همان: ۳۳۱)

فرد ممکن است به تنهایی به جست و جوی سرچشمه زندگی برود و با کوشش خود مبانی نوزایی را بیابد اما اگر پیری ناظر بر اعمال او نباشد، کوشش او بی نتیجه است. زیرا پیر همانند کیمیایی است که می‌تواند تغییرات را مثمر ثمر گرداند. اسکندر در این سفر باید پیری را انتخاب کند که سرد و گرم روزگار را چشیده باشد و بتواند او را از خطرات راه آگاه سازد. پس خضر را به عنوان پیشرو و راهدان خود انتخاب می‌کند؛

بدو گفت کاین راه را پیش و پس تویی پیشرو نیست پیش از تو کس
(نظامی، ۱۳۶۸: ۵۱۷)

سرچشمه حیات را هم در وادی ظلمات می‌دانند و در تعبیری دیگر ظهور خضر در تاریکی را می‌توان با ظهور پیر در زمان ناملايمات مطابقت داد. هنگامی که اسکندر برای یافتن آب‌حیات وارد غار تاریک می‌شود، پیری نودساله که توسط پسرش مخفیانه در صندوقی وارد غار شده‌بود، راه بازگشت از غار را به آنان می‌آموزد. شاه زمانی که

می‌خواهد داخل تاریکی شود مادیانی را که برای بار اول زاییده است، باید انتخاب‌نماید و گره او را پیش چشمانش سر ببرد و هنگام بازگشت آن مادیان را رها سازد. مادیان به همان جایی باز می‌گردد که بچه‌اش را از دست داده بود و شما می‌توانید راه بیرون شد را بیابید. سپس اسکندر به این نتیجه می‌رسد که:

جوان گرچه شاه دلیران بود گه چاره محتاج پیران بود
جوان گر به دانش بود بی نظیر نیاز آیدش هم به گفتار پیر
(همان: ۵۱۵)

پیر خردمند زمانی که وضعیت قهرمان را می‌بیند که خود را به محمصه انداخته - است، برای کمک به او معمولاً اطلاعاتی را از طریق حیوانات و گاه پرندگان می‌دهد تا بتواند در مواقع لزوم از آن استفاده کند. در این منظومه نیز نظامی برای قهرمان خود پیر خردمند را در شکل مادیانی مجسم می‌سازد تا بتواند راه را به او نشان‌دهد. سروشی در راه به نزدش آمد و دست خود را بر دست او مالید و سنگی را به او داد و گفت که تو همه جهان را به تصرف خود درآوردی اما هنوز از کشورگشایی سیر نگشته‌ای؛

جهان گفت یکسر گرفتی تمام نه ای سیر مغز از هوس های خام
(همان: ۵۲۰)

حتی می‌توان همین سنگ را که سروشی در ظلمات به اسکندر داد و خضر دریافت که این سنگ با مستی خاک هم‌وزن می‌گردد، به عنوان پیری در نظر گرفت که بی ارزشی دنیا را به قهرمان گوشزد می‌کند. از طرفی تصویری از آزمندی اسکندر ترسیم می‌کند که بشر برای دست‌یابی به جاودانگی و سیری ناپذیری از حیات مادی حاضر به سفر ظلمات می‌شود و رنج سفر را می‌پذیرد. این برای اسکندر پندی است تا به قدرت خداوند اعتراض نکند و بپذیرد که روزی هرکس از ابتدا مقدر شده است و فرد با تلاش بیشتر و با زور نمی‌تواند بیش‌تر از آن را بدست آورد.

یکی هائف از گوشه آواز داد که روزی به هرکس خطی باز داد
(نظامی، ۱۳۶۸: ۵۲۱)

پیر برای این که بتواند از عهده ارشاد برآید باید در طی مسیر فرد را امیدوار سازد و مسیر سفر را برای او مکانی امن سازد. کار دیگر پیر سیر و سیاحت است تا عجایب جهان را ببیند. بنابراین پیر بیش‌تر با صفت جهان‌دیده در متن بکار رفته است؛

جهان‌دیده دانای روشن ضمیر چنین گفت کای شاه دانش‌پذیر
(همان: ۱۱۱)

همان فیلسوف جهان‌دیده گفت که چون دانش‌آمده شاه رفت
(همان: ۱۲۳)

به همین منظور اسکندر زمانی که پیری از آب حیات سخن می‌گوید، به دیدن آن رغبت پیدا می‌کند. پس به درون غار تاریک می‌رود. در حقیقت «او به تاریکی که در پشت خودآگاهی نهفته است گام می‌نهد، خود را جزئی از فرآیند ناخودآگاهی دگرگونی می‌یابد و از طریق نفوذ در ضمیر ناخودآگاه با محتویات ضمیر ناخودآگاه خویش ایجاد ارتباط می‌کند. حاصل آن شاید تغییر شدید مثبت یا منفی باشد.» (یونگ ۱۳۷۶: ۹۰). اسکندر با بیرون آمدن از غار متحول شده است زیرا غار در روان‌شناسی «همان محل مرکزی یا مکان دگرگونی است» (همان) و در نهایت به این نتیجه می‌رسد که روزی او از قبل مقدر شده است و تلاش او بیهوده و بی‌ثمر است؛

به دنبال روزی چه باید دوید تو بنشین که خود روزی آید پدید
یکی تخم کارد یکی بدرود همایون کسی کین سخن بشنود
(نظامی، ۱۳۶۸: ۵۲۲)

صور مثالی همان‌طور که وجهی مثبت، مطلوب و روشن دارند که والاست، وجهی نیز دارند که پست و نامطلوب است. دو سرهنگ دارا که با اسکندر همراه گردیدند و به جای مشورت دادن به دارا و منصرف کردن او از جنگ، دارا را به نبرد با اسکندر تشویق نمودند و سرانجام به او خیانت نموده، در میدان نبرد درمقابل گرفتن پاداش از اسکندر او را کشتند؛

سوی آشتی کس نشد رهنمون نمودند رایش به شمشیر و خون
(نظامی، ۱۳۶۸: ۲۲۳)

گاه کارهای پیران، افراد را سر درگم می‌کند زیرا از اسرار نهانی کارهای آنان آگاه نیستند و فقط به ظاهر مسائل توجه می‌کنند. زمانی که اسکندر از بزرگان قفقاق خواست تا زنان را وادار سازند که چهره خود را بپوشانند، پیران قفقاق پاسخ دادند، درست است که ما بنده توایم و به میثاق تو وفاداریم اما روی بستن در آیین قفقاق نیست بلکه آیین ما در چشم بستن است.

به برقع مکن روی این خلق ریش تو شو برقع انداز بر چشم خویش
بلی شاه را جمله فرمان بریم ولیکن ز آیین خود نگذیریم
(همان: ۴۳۹)

وقتی اسکندر آن زبان‌آوری را دید زبانش در آن داوری زبون گشت. متوجه شد که نصیحت کردن آنان فایده‌ای ندارد. باز هم از وزیر فرزانه خود خواست تا برای این کار راه حلی مناسب بیابد.

در بخش اقبالنامه پیر خردمند به شکل‌های گوناگونی نمود یافته‌است؛ شبان، مرد کشاورز، حکیم هندی، سقراط و هفت حکیم به هدایت و راهنمایی اسکندر می‌پردازند و به خردمندی و پیروی از خرد تاکید می‌ورزند. اسکندر دستور می‌دهد کتاب‌هایی را که از ایران آورده‌اند ترجمه کنند تا از بیانات حکیمانه آن‌ها استفاده نمایند. نظامی برای این که نشان دهد هر حکومتی مستلزم دانش و خرد است، جلسات مباحثه اسکندر را با حکیمان عصر مانند فرفور یوس، هرمس، افلاطون و دیگران را ترتیب می‌دهد.

چو کشته شد از بهر ما چند چیز ز بهر کسان ما بکاریم نیز
چو در کشت و کار جهان بنگریم همه ده کشاورز یکدیگریم
(نظامی، ۱۳۶۸: ۵۲۲)

معمولا پیر خردمند با تعبیری چون «جهان روشن از رای پر نور او»، (همان: ۳۹۹)

« بدین فرخی گوهر تابناک»، (همان، ۱۳۷۹: ۱۸۶) «که از دانش و داد بودش سرشت» (همان، ۱۳۶۸: ۳۷۷) توصیف شده است. پیر خردمند در مکتب نقد کهن‌الگویی دارای مشخصات ویژه‌ای است که مهم‌ترین آن‌ها برخورداری از شخصیتی نافذ و گیرا و فرهمند و نورانی همراه با ملاحظت و دلسوزی‌های پدران و برخوردار از روحیه تعلیم و تربیت است.

نظامی در شرفنامه اسکندر را حکیم و خردمند نمی‌داند زیرا او درگیر برخی کارهای نفسانی است. اما در اقبالنامه اسکندر را با چهره‌ای متمایز نشان می‌دهد. زیرا او با محور کردن بدی‌ها و انتشار نیکی‌ها و هم‌چنین برگزاری جلساتی با حکیمان، به درجه‌ای از دانش و خرد می‌رسد که شایسته پیامبری می‌گردد. بیش‌ترین موارد پیر خردمند در اقبالنامه مربوط به خود اسکندر است به دلیل این‌که اسکندر را در این مرحله به عنوان پیامبر برمی‌گزینند. حال دیگران از او انتظار دارند که او خود منبعی از دانش الهی باشد. اگرچه چهره‌ای که نظامی از اسکندر در شرفنامه و اقبالنامه آورده با تاریخ‌سازی ندارد اما عشق نظامی به جامعه‌ای سالم و آرمانی او را به این کار وادار می‌سازد.

چو دیدند سیمای اسکندری پذیرا شدندش به پیغمبری
به تعلیم او خاطر آراستند وزو دانش و داد درخواستند
(همان، ۱۳۷۹: ۲۰۶)

اسکندر در سفرش برای ابلاغ رسالت پیامبری خود در مسیر شمال به شهری می‌رسد که نمونه‌ای از شهر آرمانی است. در آن شهر سخن‌چینی، تهمت، بدگویی، دزدی، ستم و... وجود ندارد. مردم در سختی‌ها صبورند، به اندازه می‌خورند، به یکدیگر کمک می‌کنند و خبری از مرگ زودرس نیست. با دیدن شهر می‌گوید:

اگر سیرت اینست ما بر چه ایم وگر مردم اینند پس ما که ایم
گر این قوم را پیش از این دیدمی به گرد جهان برنگردیدمی
(نظامی، ۱۳۷۹: ۲۱۲)

نظامی سعی می‌کند مقدمات لازم را برای تهذیب نفس فراهم آورد او همانند پیر خردمند حکیم سعی دارد روش تربیتی خود را با ذکر فضیلت‌ها و رذیلت‌هایی که موجب کمال یا نقص نفس می‌شوند توضیح دهد. اسکندر در جهانگردی خویش به سرزمینی می‌رسد که همانند بهشت است. در قصر شداد لوحی را می‌بیند که در آن نکات تعلیمی از زبان شداد نوشته شده‌است. او متوجه می‌شود که زندگی در گرو مرگ است و همین جهان در پایان چهره را زرد و جامه را نیلی می‌کند؛

مباش ایمن از آن‌که آزاده ای که آخر تو نیز آدمی زاده‌ای
(همان: ۱۷۷)

کهن الگوی پیر خردمند در سیمای پیر جلوه‌گر می‌شود که با راهنمایی و هدایت قهرمان در تمام مراحل سفر او را قدم به قدم پیش می‌برد و با تربیت معنوی و اصلاح معایب نفسانی به او یاری می‌رساند تا به سلامت او را به مقصد نهایی برساند. می‌توان صفات نیک و بدی را که از زبان پیر خردمند در این جستار به آن اشاره شد در جدول ذیل خلاصه کرد:

صفات نیک (فضیلت ها)	صفات بد (رذیلت ها)
خودشناسی و خداشناسی	انتقام و کینه کشی
خردورزی و خردگرایی	شهوترانی
بهره مندی از دانشمندان و حکیمان	غرور و خودپسندی
عدل و داد	ظلم و ستم
صبر و شکیبایی	خشم و عصبانیت
وفاداری به عهد و پیمان	آزمندی و طمع
قناعت و خرسندی	

افرادی که در اسکندرنامه به عنوان پیر خردمند نقش آفرینی نموده‌اند با نقش کهن

الگویی پیر خردمند یونگ در جدول ذیل خلاصه می‌شود:

اسامی پیران خردمند	نقش پیران در منظومه نظامی	نقش کهن الگوی پیر خردمند
هارون، موسی، عیسی و خضر	همراهی	ظهور پیر خردمند برای کمک به فرآیند فردیت
موذن	پیر و مرشد - آگاهی بخشی	روحانی
سروش - هاتف غیبی	هدایت و راهنمایی	ظهور پیر خردمند در لحظات بحرانی برای کمک به فرآیند فردیت
نقوماخس	تعلیم و تربیت	معلم
ارسطو	مشاور - یاور - ناصح - راهنما کاردان - همراه - هدایت کننده آگاهی بخش	مشاور، کیمیاگر، طیب، راهنما، منجم،
طوطیانوش	دستگیری برای نجات از گرفتاری	سخنور
شناسندگان راه	راهنما و دستگیر	استاد
پیران روشندل - فربرز	تنبیه، آگاهی بخشی و اندرز	پدر بزرگ
بلیناس	کاردان - ماهر در نجوم و ساخت طلسم	کیمیاگر، منجم، ساحر
دوالی	یاور	پیر خردمند
زاهد غار نشین	معجزه گر	حضور پیردانا در تصمیم گیری - های مهم که نیاز به کاری خدایی دارد
ملک سریری	تسلطی بخش	یار
پیرنودساله	دستگیری برای نجات از گرفتاری	پدر بزرگ
مادیان	جنبه هدایت بخشی	پیر خردمند در چهره حیوانات
خضر	رهبر عرفانی - رفیق راه	خرد الهام شده - فرامن
دوست وفادار	همراه و یاور	یار
والیس، فرفوریسوس، همرس، سقراط	یار عرفانی	روحانی
جوان کشاورز، شبان	آگاهی بخشی و اندرز	استاد
پیران شهر نیکان	آگاهی بخشی و اندرز	روحانی
اسکندر	قهرمان - مددکار -	قهرمان - شاه - پیامبر
دو سرهنگ دارا	مشاور خیانتکار	وجه منفی پیر خردمند

نتیجه

یکی از بن‌مایه‌های شعری نظامی، تصویر کهن‌الگویی پیر خردمند است که در جای جای منظومه در تعبیری چون: دهقان پیر، جهان‌دیده پیران، پیرکیانی سرشت، پیران بیدار هوش، پیران روشن‌دل رایزن، پیر پالوده مغز، پیر دیرینه سال ظاهر می‌شود و چون رشته‌ای محکم، فضای کلی داستان را به هم می‌پیوندد و جهان‌بینی شاعر را قوت می‌بخشد. برای کهن‌الگوی پیر خردمند، ویژگی‌هایی چون خردورزی و کهنسالی، تجربه‌مندی، فراخواندن قهرمان به شکیبایی ذکر شده است که تمام این ویژگی‌ها به روشنی با پیر تطبیق دارد. هم‌چنین در نقدهای روان‌شناسانه به ظهور این پیر، در هنگام دچار شدن آدمی به سختی‌ها و مخمصه‌ها اشاره شده است. زندگی شاعر در زمان‌های ناهموار و تنهایی او در گنج، اندیشه لزوم ظهور این شخصیت را در ناخودآگاهی و هنر شعری وی تقویت می‌کند. مداخله عینی این صورت‌مانندی نه تنها در داستان‌ها، بلکه در زندگی لازم است تا با سلسله‌ای از رویارویی‌ها و دریافت‌های درونی مانع از واکنش کاملاً عاطفی شود. این امر موجب بروز خودآگاهی نسبت به وضع موجود و هدف می‌شود. پیران خردمندی که در اسکندرنامه از آنان نام برده شد، همگی به جز یک مورد - سرهنگان دارا - دارای وجهه مثبت بودند. برخی فقط نقش دستگیری و رهایی و نجات از گرفتاری قهرمان را عهده‌دار بودند و برخی نیز جنبه آگاهی بخشی و اندرز در آنان مشهودتر بود. تاکید بر ارزش حکیمان و دانایان برخاسته از نیازی است که نظامی به خرد و خردمندی دارد. به همین منظور ارسطو به عنوان پیر خردمندی مطرح است که در تمام مراحل سفر اسکندر همراه اوست و در هر دو جنبه ایفای نقش می‌کند. بنابراین هر فردی برای رسیدن به تعالی به گفته نقوماخس ناگزیر است از این نردبان - پیر خردمند - کمک و راهنمایی بگیرد.

چو خواهی که بر مه رسانی سریر / ازین نردبان باشدت ناگزیر

منابع

- ۱- اپلی، ارنست. (۱۳۷۱). *رویا و تعبیر رویا*. ترجمه دل آرا قهرمان. تهران: فردوس.
- ۲- اسلامی ندوشن، محمدعلی. (۱۳۷۰). *جام جهان بین*. تهران: جامی.
- ۳- انوشه، حسن. (۱۳۸۱). *دانشنامه ادب فارسی*. تهران: وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی.
- ۴- بیلسکر، ریچارد. (۱۳۸۸). *اندیشه یونگ*. ترجمه حسین پاینده. تهران: آشیان.
- ۵- پورنامداریان، تقی. (۱۳۸۹). *رمز و داستانهای رمزی در ادب فارسی*. تهران: علمی و فرهنگی.
- ۶- حافظ، شمس الدین محمد. (۱۳۷۱). *دیوان*. تصحیح علامه قزوینی و قاسم غنی. تهران: اساطیر.
- ۷- سنایی، ابوالمجد مجدود بن آدم. (۱۳۸۲). *حدیقه الحقیقه و شریعه الطریقه*. تصحیح مریم حسینی. تهران: مرکز نشر دانشگاهی.
- ۸- شاملو، سعید. (۱۳۸۸). *مکتب ها و نظریه ها در روانشناسی شخصیت*. تهران: رشد.
- ۹- فورد هام، فریدا. (۱۳۷۴). *مقدمه ای بر روانشناسی یونگ*. ترجمه حسین یعقوب پور. تهران: جامی.
- ۱۰- فیست، جس. (۱۳۸۸). *نظریه های شخصیت*. ترجمه یحیی سیدمحمدی. تهران: روان.
- ۱۱- کمپبل، جوزف. (۱۳۸۹). *قهرمان هزارچهره*. ترجمه شادی خسروپناه. مشهد: گل آفتاب.
- ۱۲- گرین، ویلفرد؛ لیبر، ارل؛ مورگان، لی و ویلینگهام، جان. (۱۳۸۵). *مبانی نقد ادبی*. ترجمه فرزانه طاهری. تهران: نیلوفر.

- ۱۳- مورنو، آنتونیو. (۱۳۸۰). یونگ، خدایان، انسان مدرن. ترجمه داریوش مهرجویی. تهران: مرکز.
- ۱۴- میرباقری فرد، سیدعلی اصغر و جعفری، طیبه. (۱۳۸۹). مقایسه تطبیقی سیر کمال جویی در عرفان و روان‌شناسی یونگ، دوفصلنامه علمی - پژوهشی ادبیات عرفانی دانشگاه الزهراء، پاییز و زمستان، دوره ۲، ش ۳، ص.ص. ۱۹۵ - ۱۶۳.
- ۱۵- نظامی، الیاس. (۱۳۶۸). شرفنامه. تصحیح بهروز ثروتیان. تهران: توس.
- ۱۶- ----- (۱۳۷۹). اقبالنامه. تصحیح بهروز ثروتیان. تهران: توس.
- ۱۷- یآوری، حورا. (۱۳۸۶). روانکاوی و ادبیات. تهران: سخن.
- ۱۸- یونگ، کارل گوستاو. (۱۳۷۶). چهار صورت مثالی. ترجمه پروین فرامرزی. مشهد: آستان قدس رضوی.
- ۱۹- ----- (۱۳۸۲). انسان امروزی در جست‌وجوی روح خود. ترجمه فریدون فرامرزی و لیلا فرامرزی. مشهد: آستان قدس رضوی.
- ۲۰- ----- (۱۳۸۴). انسان و سمبول هایش. ترجمه محمود سلطانیه. تهران: جامی.
- ۲۱- ----- (۱۳۸۵). روان‌شناسی ضمیر ناخودآگاه. ترجمه محمدعلی امیری. تهران: علمی و فرهنگی.